

فصل ۶

ادبیات حماسی

تحلیل فصل و گونه‌شناسی:

در این فصل، دو درس را از «شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی» و شعر «دلیران و مردان ایران زمین» را خواهیم خواند. وقتی این متن‌ها را می‌خوانیم، حس و حال، شور و هیجان و روحیه پهلوانی در ما برانگیخته می‌شود و نسبت به میهن و دفاع از آن، وظیفه‌ای آمیخته با غرور ملی و سربلندی احساس می‌کنیم. به این گونه آثار «متون حماسی» می‌گویند.

حماسه، به معنای دلاوری و شجاعت است و در اصطلاح ادبی، روایتی داستانی از تاریخ تخیلی یک ملت است که با قهرمانی‌ها، جنگاوری‌ها و رخداد‌های خلافِ عادت و شگفت (خارق‌العاده) درمی‌آمیزد.

حماسه مربوط به دورانی کهن است که قبایل و تیره‌های گوناگون متحد شده و اندک‌اندک تشکیل ملتی داده‌اند؛ به همین سبب، حماسه هر ملتی، بیان‌کننده آرمان‌های آن ملت است و مجاهدات آن ملت را در راه سربلندی و استقلال برای نسل‌های بعدی روایت می‌کند. در حماسه؛ تاریخ و اساطیر، خیال و حقیقت به هم آمیخته می‌شود و شاعر، مورخ ملت به شمار می‌آید.

بنابراین، هر حماسه چند ویژگی دارد: داستانی، قهرمانی، ملی و خرق عادت.

درس دوازدهم: رستم و اشکبوس

نوع ادبی: حماسی / قالب: مثنوی / محتوا: وصف نبرد رستم و اشکبوس / شاهنامه: فردوسی

۱. کیخسرو: فرزند سیاوش و یکی از بزرگ‌ترین پادشاهان و پهلوانان ایران / ۲. بر تخت نشست: پادشاه شد (کنایه) / ۳. افراسیاب: پادشاه اسطوره‌ای کشور توران / ۴. توران: کشور همسایه ایران در قدیم؛ شامل سرزمین‌های آن سوی آمودریا (جیحون) / ۵. رستم: تهمتن، فرزند زال، بزرگ‌ترین پهلوان ایران که وصف آن در شاهنامه آمده است / ۶. پای به میدان می‌نهد: داوطلب مبارزه می‌شود، اقدام به جنگ می‌کند (کنایه) / ۷. طنز: شعر و نثری که در آن عیب‌های فردی و اجتماعی همراه با خنده و تمسخر مطرح می‌شود، سخن طعنه‌آمیز، تمسخر / ۸. چالاکی: چابکی، زرنگی / ۹. زبان‌آوری: سخنوری، مهارت در بیان سخن بر سر پیکار میان ایرانیان و تورانیان است. هنگامی که کیخسرو^۱ در ایران بر تخت نشست^۲، افراسیاب^۳ در سرزمین توران^۴ بر تخت پادشاهی نشسته بود. سپاه توران به یاری سردارانی از سرزمین‌های دیگر به ایران می‌تازد. کیخسرو، رستم^۵ را به یاری می‌خواند. اشکبوس، پهلوان سپاه توران به میدان می‌آید و مبارز می‌جوید. یکی دو تن، از سپاه ایران پای به میدان می‌نهند^۶، اما سرانجام، رستم پیاده به میدان می‌رود. نبرد رستم با اشکبوس از عالی‌ترین صحنه‌های نبرد تن به تن است که در آن طنزگوی^۷ و چالاکی^۸ و دلاوری و زبان‌آوری^۹ با هم آمیخته است.

۱. خروش: بانگ، فریاد / ۲. سواران: سوارکاران، مبارزان / ۳. اسپان: اسبان (ویژگی سبکی) / ۴. بهرام: سیاره مریخ / ۵. کیوان: سیاره زحل / بهرام و کیوان: مجاز از آسمان / ۶. همی برگذشت: برمی‌گذشت، عبور می‌کرد (کل بیت: کنایه از شدت جنگ)

۱. خروش^۱ سواران^۲ و اسپان^۳ ز دشت ز بهرام^۴ و کیوان^۵، همی برگذشت^۶

معنی: فریاد جنگجویان و شیوهٔ اسبها آنقدر بلند بود که از میدان جنگ به آسمان می‌رسید و از آسمان هم می‌گذشت.

مفهوم: وصف شدت نبرد / وصف فریاد بلند مبارزان و اسبهایشان

آرایه: اغراق: خروش سواران و اسبان از آسمان می‌گذشت! (زیاده‌روی در وصف بلندی صدا و شدت جنگ) / مراعات نظیر: بهرام و کیوان – سواران و اسپان

۱. تیغ: شمشیر / ۲. ساعد: بخشی از دست بین میچ و آرنج، اینجا مجاز از دست / ۳. لعل: نوعی سنگ قیمتی که معمولاً به رنگ قرمز است؛ اینجا سرخی مراد است (از خون لعل بودن: سرخ بودن (کنایه)) / ۴. دل خاک: جسم و وجود زمین («دل» مجاز از وجود و «خاک» مجاز از زمین) / ۳. نعل: قطعه آهنی که برای محافظت از سُم چهارپایان زیر سمشان می‌زنند

۲. همه تیغ^۱ و ساعد^۲ ز خون بود لعل^۳ خروشان دل خاک^۴ در زیر نعل^۵

معنی: (به خاطر کشت و کشتار و خون‌ریزی) شمشیر و دست مبارزان، کاملاً سرخ‌رنگ شده بود و از شدت جنگ زمین زیر پای اسبان به فریاد درآمده بود!

مفهوم: وصف سختی و شدت نبرد

آرایه: تشبیه: تیغ و ساعد به لعل / جناس: لعل و نعل / اغراق: بزرگمایی در شدت جنگ (خروشان دل خاک در زیر نعل) / استعاره و تشخیص: دل خاک

دستور: حذف فعل: فعل «بود» از پایان مصراع حذف شده است. / شیوهٔ بیان: هر دو مصراع به شیوهٔ بلاغی هستند.

۱. ایچ: هیچ (ویژگی سبکی) / ۲. رنگ به رو نماندن: کنایه از ترسیدن بسیار / ۳. به جوش آمده: ترسیدن و لرزیدن، حرکت کردن (کنایه) /

۳. نماند ایچ^۱ با روی خورشید، رنگ^۲ به جوش آمده^۳ خاک، بر کوه و سنگ

معنی: خورشید از شدت جنگ به وحشت افتاده و سیاه شده بود و خاک روی کوه و سنگ نیز به حرکت درآمده بود.

مفهوم: وصف سختی و شدت نبرد

آرایه و دستور: تشخیص: روی (چهره) داشتن خورشید / جناس: رنگ و سنگ / مراعات نظیر: خاک، کوه و سنگ / اغراق: زیاده‌روی در وصف شدت نبرد در هر دو مصراع (رنگ از روی خورشید پریدن و ترسیدن و متلاطم شدن خاک!) / شبکهٔ معنایی: خاک، کوه و سنگ.

۱. کاموس*: یکی از فرماندهان زیردست افراسیاب / ۲. گرد*: دلیر، پهلوان / ۳. سپردن*: طی کردن [آسمان سپردن: کنایه از انجام کار بسیار سخت و ناممکن] / ۴. گرز: کوپال، نوعی اسلحه جنگی قدیمی دارای دسته‌ای که سر آن گرد و بزرگ بوده / ۵. کمند: طناب، ریسمان (تیغ و گرز و کمند: مجاز از همه ابزار جنگی) / ۶. تنگ: بند، دوال، کمند، ریسمان (تنگ آوردن: می‌تواند کنایه از «در سختی قرار دادن و گرفتار کردن» باشد) / ۷. بند: زنجیر یا طنابی که با آن دست و پای اسیران را می‌بندند!

۴. به لشکر، چنین گفت کاموس^۱ گرد^۲ که گر آسمان را بیاید سپرد^۳

۵. همه تیغ و گرز^۴ و کمند^۵ آوردید به ایرانیان، تنگ^۶ و بند^۷ آوردید

معنی: کاموس، پهلوان تورانی به لشکریانش این‌طور گفت که: حتی اگر لازم باشد آسمان را زیر پا گذاشت (با هر سختی و دشواری) برای کشتن و اسیر کردن ایرانیان همگی شمشیر و چماق و طناب و زنجیر (هر نوع ابزار جنگی که دارید) بیاورید. (دو بیت موقوف‌المعانی هستند).

مفهوم: دستور کاموس برای کشتن و اسیر کردن ایرانیان تحت هر شرایطی / تنگ کردن عرصه بر ایرانیان /

آرایه: اغراق: طی کردن آسمان در مصراع دوم اغراق دارد / مراعات نظیر: تیغ، گرز و کمند و تنگ و بند /

۱. کجا: که (ویژگی سبکی) / ۲. اشکبوس: پهلوانی تورانی از شهر کوشان / ۳. همی بر خروشید: فریاد می‌کشید / ۴. برسان: مانند / ۵. کوس*: طبل

۶. دلیری کجا^۱ نام او اشکبوس^۲ کوس^۳ همی بر خروشید^۴ بر سان^۵ کوس^۶

معنی: پهلوان شجاعی که نام او اشکبوس بود مثل طبل بزرگی فریاد می‌کشید!

مفهوم: هراس‌افکنی و تضعیف روحیه حریف

آرایه: تشبیه: اشکبوس به کوس / ویژگی حماسه: قهرمانی

۱. ایران: مجاز از سپاه ایران (نبرد جوید: حریف بطلبد، کنایه) / ۲. هم نبرد: حریف (سر به گرد آوردن: کنایه از شکست دادن و کشتن)

۷. بیامد که جوید ز ایران^۱، نبرد^۲ سر هم نبرد^۳ اندر آرد به^۴ گرد

معنی: به میدان نبرد آمد تا از سپاه ایران حریفی پیدا کند و او را شکست دهد و نابود کند!

مفهوم: دعوت به مبارزه / مبارزطلبی

آرایه و دستور: واج‌آرایی: تکرار صامت «ر» / زمان و نوع فعل بیامد: ماضی ساده به سبک قدیم (آمد) / جمله مرکب: مصراع اول یک جمله مرکب است: «بیامد» جمله پایه (هسته) و بقیه مصراع جمله پیرو (وابسته)

۱. بشد: رفت (غیراستادی) / ۲. تیز*: تند و سریع / ۳. رهام: پسر گودرز از پهلوانان ایرانی / ۴. خود*: کلاه فلزی که سربازان به هنگام جنگ یا تشریفات نظامی بر سر می‌گذارند / ۵. گبر*: نوعی جامه جنگی، خفتان (با خود و گبر: کنایه از آماده و مجهز) / ۶. ابر: مجاز از آسمان (گرد به ابر آمدن: اغراق و کنایه از شدت جنگ)

۸. بشد^۱ تیز^۲، رهام^۳ با خود^۴ و گبر^۵ همی گرد رزم اندر آمد به ابر^۶

معنی: رهام با کلاه و لباس جنگی به سرعت وارد میدان مبارزه شد و جنگ بسیار شدیدی شروع شد

مفهوم: توصیف سرعت رهام و شدت نبرد

آرایه: مراعات نظیر: خود، گبر و رزم / جناس: گبر و ابر / اغراق: رفتن گرد و غبار تا آسمان! / واج‌آرایی: تکرار صامت «ر» / ویژگی حماسه: قهرمانی

۱. برآویخت: جنگید، درگیر شد، درآویخت / ۲. برآمد: بلند شد / ۳. بوق: شیپور (بوق و کوس: مراعات نظیر و مجاز از صدای بوق و کوس)

۹. برآویخت^۱ رهام با اشکبوس^۲ برآمد^۳ ز هر دو سپه، بوق^۴ و کوس^۵

معنی: رهام با اشکبوس درگیر شد و صدای طبل و شیپور (به نشانه تحریک و تشویق) از هر دو سپاه بلند شد.

مفهوم: آغاز نبرد و برخاستن صدای طبل و شیپور جنگی و شور و غوغا

دستور: شیوه عادی بیت: رهام با اشکبوس درآویخت. از هر دو سپه بوق و کوس برآمد.

۱. گران: سنگین / ۲. آهنین شد: مثل آهن سخت شد(کنایه) / ۳. آبنوس*: درختی است که چوب سیاه رنگ آن سخت و صیقل پذیر است؛ مجازاً به معنی تیره و سیاه [آبنوسی شدن: پر از گرد و غبار شدن، کنایه] /

۱۰. به گرز گران، دست برد اشکبوس زمین آهنین شد، سپهر آبنوس^۳

معنی: اشکبوس گرز سنگین خود را گرفت و (بر اثر تنومندی او و سنگینی گرزش) زمین مثل آهن سفت و بر اثر گرد و خاک زیادی که از سرعت حرکت اسب او بلند شد، آسمان مثل آبنوس سیاه شد!

مفهوم: توصیف تنومندی اشکبوس، سنگینی گرز او و سرعت حرکت اسبش

آرایه: تشبیه زمین به آهن و سپهر به آبنوس / **مراعات نظیر:** زمین و آسمان / **تضاد:** زمین و سپهر / **اغراق:** بزرگنمایی در شدت نبرد در مصراع دوم / **حذف فعل:** فعل «شد» از پایان مصراع دوم به قرینه لفظی حذف شده است.

۱. برآهیخت: بیرون کشید، بلند کرد / ۲. غمی: خسته / ۳. سران: مجاز از سرداران، پهلوانان (رهام و اشکبوس)

۱۱. برآهیخت رهام، گرز گران غمی^۲ شد ز پیکار، دست سران^۳

معنی: رهام گرز سنگین خود را بالا برد و (آنقدر شدید مبارزه کردند) که دست دو پهلوان خسته و ناتوان شد.

مفهوم: طاقت فرسا و نفس گیر بودن نبرد و خسته شدن دو پهلوان

آرایه و دستور: مراعات نظیر: گرز و پیکار / نقش دستوری: «گرز»: مفعول – «دست سران»: نهاد

۱. کشانی: کوشانی، منسوب به شهر کوشان، منظور اشکبوس است / ۲. ستوه*: خسته، درمانده، رنجور(ستوه گشتن*: درمانده شدن) / ۳. روی پیچیدن: روی برگرداندن، کنایه از فرار کردن / ۴. شد: رفت(غیر استادی)

۱۲. چو رهام گشت از کشانی^۱ ستوه^۲ بیچید زو روی^۳ و شد^۴ سوی کوه

معنی: وقتی رهام از مبارزه با اشکبوس درمانده شد، روی برگرداند و به سوی کوه فرار کرد.

مفهوم: ترس و فرار رهام

آرایه و دستور: واج آرایی: تکرار مصوت بلند «و» (او) / جناس: روی و سوی / نقش دستوری «ستوه»: مسند /

۱. قلب سپاه: مرکز سپاه، جایگاه فرماندهی / ۲. اندر آشفست: خشمگین شد / ۳. طوس: فرمانده سپاه ایران / ۴. بزد اسب: اسب را تازاند(کنایه) / ۵. کاید: که بیايد / ۶. بر: نزد، سو، طرف /

۱۳. ز قلب سپاه^۱ اندر آشفست^۲ طوس^۳ بزد اسب^۴ کاید^۵ بر^۶ اشکبوس

معنی: طوس، فرمانده سپاه ایران، در مرکز سپاه از فرار رهام خشمگین شد و اسبش را تازاند تا به جنگ اشکبوس برود.

مفهوم: خشمگین شدن فرمانده سپاه ایران و حرکت برای رفتن به مبارزه / غیرت و تعصب فرمانده سپاه ایران

آرایه و دستور: تشخیص: قلب سپاه (برخی عزیزان قبول ندارند) / نقش دستوری «اسب»: مفعول

۱. تهمتن: درشت اندام؛ لقب رستم / ۲. جام: پیاله، ظرف شراب / ۳. باده: شراب / ۴. جفت: همراه، هم نشین(رهام را جام باده است جفت: جام باده جفت رهام است، رای فک اضافه – با جام باده جفت بودن: اهل عیش و نوش بودن، اهل جنگ نبودن، کنایه)

۱۴. تهمتن^۱ بر آشفست و با طوس^۲ گفت که رهام را جام^۳ باده^۴ است جفت^۵

معنی: رستم خشمگین شد و به طوس گفت که رهام اهل بزم و خوشگذرانی است؛ نه رزم و جنگ!

مفهوم: نکوهش رهام / رهام مرد جنگ نیست.

آرایه و دستور: مراعات نظیر: جام و باده / جناس: جفت و گفت / تشخیص: جام باده جفت رهام است! / نقش «باده»: مضاف الیه

۱. به آیین: منظم، مرتب (قلب سپه را داشتن: کنایه از فرماندهی) / ۲. کارزار: جنگ /

۱۵. تو قلب سپه را بیه آیین^۱ بدار / من اکنون، پیاده، کنم کارزار^۲

معنی: تو نظم و آرامش مرکز سپاه را برقرار کن (سپاه را اداره کن). من اکنون پیاده به جنگ اشکیوس خواهم رفت.

آرایه و دستور: تشخیص: قلب سپه / نقش دستوری «پیاده»: قید / نقش دستوری «کارزار»: مفعول /

۱. زه: * چله کمان، وتر؛ (کمان به زه: * کمان آماده) / ۲. بازو: مجاز از کتف / ۳. به بند کمر بر: به کمر بند (دو حرف اضافه برای یک متمم) / ۴. تیر چند:

چند تیر /

۱۶. کمان به زه^۱ را بیه بازو^۲ فگند / به بند کمر بر^۳ بزد تیر چند^۴

معنی: رستم کمان آماده را روی دوشش انداخت و در کمر بند (تیردان) خود چند تیر جای داد.

مفهوم: آماده شدن رستم برای مبارزه (زمانی که نیازی به استفاده از کمان نبود، زه آن را جدا می کردند تا کمان انعطاف خود را از دست ندهد!)

آرایه و دستور: مراعات نظیر: کمان، زه و تیر؛ بازو و کمر / واج آرای: تکرار صامتهای «ب» و «ر» / نقش دستوری: «تیر»: مفعول – «به زه»: صفت

۱. رزم آزمای: جنگ آزموده، جنگجو (مرد رزم آزمای: منظور اشکیوس) / ۲. همآورد: * حریف، رقیب [منظور رستم] / ۳. مشو باز جای: حرکت نکن، تکان نخور،

کنایه (مشو: نرو / باز ... سوی، طرف)

۱۷. خروشید: کای مرد رزم آزمای^۱ / همآوردت^۲ آمد، مشو باز جای^۳

معنی: (رستم) فریاد زد که ای مرد جنگجو حریف آمد؛ بایست و فرار نکن.

مفهوم: دعوت به نبرد همراه با تهدید و تحقیر / رجز خوانی

۱. خیره: متحیر، سرگشته، حیران / ۲. بماند: شد (فعل اسنادی) / ۳. عنان: * دهانه، افسار (عنان را گران کرد: * از حرکت باز ایستاد، اسب را متوقف کرد.)

۱۸. گشانی بخندید و خیره^۱ بماند^۲ / عنان^۳ را گران کرد و او را بخواند

معنی: اشکیوس گشانی خندید و (به دلیل پیاده بودن رستم) شگفت زده شد. سپس اسبش را متوقف کرد و او (رستم) را صدا زد.

مفهوم: خنده و تعجب اشکیوس از پیاده به جنگ آمدن رستم

۱. تن بی سرت را: برای تن بی سرت («را»ی متممی) / ۲. که: چه کسی (مصراع دوم کنایه از این که به زودی کشته می شوی)

۱۹. بدو گفت خندان: که نام تو چیست؟ / تن بی سرت را^۱ که^۲ خواهد گریست؟

معنی: اشکیوس با خنده و تمسخر به رستم گفت که نامت چیست و پس از مرگت چه کسی بر سر جنازهات گریه و زاری خواهد کرد (یعنی: آیا ایل و تبار درست

و حسابی داری؟!)

مفهوم: رجز خوانی اشکیوس / تحقیر، تمسخر و تهدید رستم به وسیله اشکیوس

آرایه: مراعات نظیر: تن و سر / تضاد: خندان و گریست / جناس: (حرف ربط) با «که» به معنی «چه کسی» /

دستور: نوع «را»: حرف اضافه / نقش «خندان»: قید – «چه» در «چیست»: مسند

۱. چه پرسى؟: چرا می پرسى، نیازی به پرسیدن نیست (پرسش انکاری) / ۲. کام: * مراد، آرزو، قصد، نیت (کام دیدن: * به آرزو رسیدن) /

۲۰. تهمتن چنین داد پاسخ که نام / چه پرسى^۱ کزین پس نبینی تو کام^۲

معنی: رستم این طور پاسخ داد که نیازی نیست که اسم مرا بدانی؛ چون زنده نمی مانی که به آرزویت (کشتن من) برسی!

مفهوم: رجز خوانی رستم / تحقیر، تمسخر و تهدید اشکیوس به وسیله رستم

آرایه: جناس: نام و کام / تضاد: پرسى و پاسخ /

دستور: شیوه عادی بیت: تهمتن چنین داد پاسخ که چه (را) نام پرسى؟ کزین پس تو کام نبینی.

۱. **مرا مادرم نام مرگ تو کرد:** مادرم نام مرا «مرگ تو» قرار داد؛ کنایه از این که من عامل مرگ تو خواهم بود (نوع «را»: فک اضافه) / ۲. **پتک:** چکش بزرگ فولادین، آهن کوب / ۲. **ترگ:** کلاه خود [اینجا مجاز از سر] (پتک ترگ کسی بودن: عامل مرگ کسی بودن، کنایه)

۲۱. مرا مادرم نام، مرگ تو کرد زمانه مرا پتک^۲ ترگ^۳ تو کرد

معنی: مادرم اسم مرا «مرگ تو» گذاشته است و روزگار مرا عامل مرگ تو قرار داده است.

مفهوم: رجز خوانی رستم / تحقیر، تمسخر و تهدید اشکبوس به وسیله رستم / تهدید به مرگ

آرایه و دستور: تشخیص: زمانه مرا پتک ترگ تو کرد. / تشبیه: من (رستم) به پتک / واج آرای: تکرار صامتهای «م، ر، گ» (مرگ) / جناس: مرگ و ترگ / طنز: کل بیت طنز دارد / نوع «را»: در مصراع اول فک اضافه و در مصراع دوم نشانه مفعولی

۱. **بارگی:** اسب؛ «باره» نیز به همین معنی است / ۲. **سر:** مجاز از وجود (سر به کشتن دادن: خود را نابود کردن) (کنایه) / ۳. **یکبارگی:** ناگهان، یکباره

۲۲. کشانی بدو گفت: بی بارگی به کشتن دهی سر^۲ به یکبارگی^۳

معنی: اشکبوس به رستم گفت که بدون اسب خودت را یک باره (خیلی زود) به کشتن خواهی داد!

مفهوم: رجز خوانی اشکبوس / تحقیر، تمسخر و تهدید رستم به وسیله اشکبوس

۱. **بیهده:** بیهوده، بیهوده گو، بی خاصیت، احمق (بیهده مرد: مرد بیهوده، مرد احمق، ترکیب وصفی مقلوب) / ۲. **پرخاشجوی:** جنگجو / ۳. **ندیدی:** حتماً دیدی (استفهام تأکیدی) / ۴. **سرکشان:** گردنکشان، زورمندان، زورگویان / ۵. **سر به زیر سنگ آوردن:** کشتن، کنایه

۲۳. تهمت چنین داد پاسخ بدوی: که ای بیهده مرد^۱ پرخاشجوی^۲ ۲۴. پیاده ندیدی^۳ که جنگ آورد سر سرکشان^۴ زیر سنگ آورد^۵

معنی: رستم به اشکبوس اینگونه پاسخ داد که ای مرد جنگجوی بی خاصیت! آیا تاکنون ندیده‌ای که پیاده‌ای به جنگ برود و زورگویان و متجاوزان را نابود کند؟! حتماً دیدی! (دو بیت موقوف المعانی هستند)

مفهوم: رجز خوانی / تهدید به مرگ / برتری پیاده دلیر بر سواره

آرایه و دستور: جناس: سنگ و چنگ / نقش دستوری: بیهده مرد پرخاشجوی: منادا – «سر»: مفعول – «سرکشان»: مضاف الیه

۱. **تو را:** به تو (رای متممی) / ۲. **نبرده:** دلیر، جنگجو (نبرده سوار: سوار نبرده، سوار جنگجو؛ ترکیب وصفی مقلوب)

۲۵. هم اکنون تو را، ای بُرده سوار^۱ پیاده بیاموزمت کارزار

معنی: اینک ای مبارز دلیر (!) پیاده جنگیدن را به تو آموزش می‌دهم!

مفهوم: رجز خوانی / تحقیر و تمسخر اشکبوس به وسیله رستم

آرایه و دستور: تضاد: سوار و پیاده / مراعات نظیر: نبرده و کارزار / نقش «بیاموزمت»: متمم (به تو می‌آموزم)

۱. **زان:** از آن، به این دلیل / ۲. **بستانم:** بگیرم

۲۶. پیاده مرا زان^۱ فرستاد، طوس که تا اسب بستانم^۲ از اشکبوس

معنی: طوس به این خاطر مرا پیاده به جنگ فرستاد که (پس از کشتن) اشکبوس (تو) اسبش را بگیرم!

مفهوم: رجز خوانی / تحقیر و تمسخر رقیب / طنز

آرایه: واج آرای: تکرار صامت «س» / حسن تعلیل: علت پیاده آمدن رستم به جنگ گرفتن اسب از اشکبوس است! (علت اصلی چی بوده؟! / **دستور:** نقش دستوری «اشکبوس»: متمم / شیوه عادی بیت: طوس زان مرا پیاده فرستاد که تا اسب را از اشکبوس بستانم.

۱. **سلیح:** افزار جنگ، مُال سلاح / ۲. **فُسوس:** ریشخند، تمسخر / ۳. **مزیح:** ممال مزاح، شوخی

۲۷. کُشانی بدو گفت: با تو سلیح^۱ نینم همی جز فسوس^۲ و مزیح^۳

معنی: اشکبوس به رستم گفت: به همراه تو سلاحی غیر از تمسخر و شوخی نمی‌بینم

مفهوم: تحقیر و تمسخر حریف

آرایه و دستور: تشبیه: فسوس و مزاح به سلاح / نقش دستوری «سلیح»: مفعول

۱. سرآری: به پایان برسانی / ۲. زمان: مجاز از زندگی (سر آری زمان: زندگی را به پایان برسانی، مرگت برسد، بمیری، کنایه)

۲۸. بدو گفت رستم که تیر و کمان بین تا هم اکنون، سر آری زمان

معنی: رستم به اشکبوس گفت که به تیر و کمان من نگاه کن تا همین الان زندگی را به پایان برسانی و بمیری.

مفهوم: رجز خوانی و تهدید به مرگ

آرایه و دستور: مراعات نظیر: تیر و کمان / جناس: کمان و زمان / مفعول جمله اول: که تیر و کمان بین

۱. نازش: نازیدن، افتخار / ۲. گرانبمایه: قیمتی، باارزش / ۳. کمان را به زه کرد: کمان را آماده تیراندازی کرد / مراعات نظیر: کمان و زه

۲۹. چو نازش به اسب گرانبمایه دید کمان را به زه کرد و اندر کشید

معنی: رستم وقتی دید که اشکبوس به اسب گرانقیمتش می‌نازد، کمان را آماده کرد و کشید.

مفهوم: آماده کردن و کشیدن کمان برای تیراندازی

توجه: به نظر می‌رسد منظور از «کمان را به زه کرد» یعنی تیر را داخل زه قرار داد؛ والا جناب فردوسی در بیت ۱۶ فرموده‌اند که «کمان به زه را به بازو فکند»!

۱. یکی تیر: یک تیر، تیری / ۲. بر (دومی): سینه، پهلوی / ۳. از بالا به روی آمدن: واژگون شدن، با صورت به زمین خوردن (کنایه) /

۳۰. یکی تیر از دیر بر اسب او که اسب اندر آمد ز بالا به روی

معنی: تیری بر پهلوی (سینه) اسب اشکبوس زد که اسب از بالا با صورت به زمین خورد.

مفهوم: مهارت رستم در تیراندازی

آرایه و دستور: جناس همسان (تام): بر و بر / جناس ناهمسان (ناقص): اوی و روی / زمینه حماسه: قهرمانی / نقش دستوری «بر» (دومی): متمم

۱. به آواز: با فریاد، با صدای بلند (قید) / ۲. گرانبمایه جفت: جفت گرانبمایه، همدم ارزشمند (ترکیب وصفی مقلوب، استعاره از اسب) /

۳۱. بخندید رستم، به آواز گفت که بنشین به پیش گرانبمایه جفت

معنی: رستم خندید و با صدای بلند فریاد زد که اکنون پیش همدم ارزشمند خودت (اسبت) بنشین!

مفهوم: طنز و تحقیر و تمسخر

آرایه و دستور: جناس: جفت و جفت / جمله مرکب: به آواز گفت که بنشین به پیش گرانبمایه جفت («بخندید رستم» یک جمله ساده است).

۱. سزد: سزاوار است، شایسته است / ۲. کنار: بغل، آغوش / ۳. برآسای: آسوده باشی، استراحت کنی

۳۲. سزد اگر بداری، سرش در کنار زمانی برآسای از کارزار

معنی: شایسته است که سر اسبت را در آغوش بگیری و مدتی به جنگ فکر نکنی و استراحت کنی!

مفهوم: طنز و تحقیر و تمسخر

۱. تنی لرزلرزان: کنایه از ترسیدن / ۲. سندروس: صمغی زردرنگ که از نوعی سرو کوهی گرفته می‌شد. [رخ سندروس شدن: کنایه از ترسیدن] /

۳۳. کمان را به زه کرد زود اشکبوس تنی، لرزلرزان و رخ، سندروس

معنی: اشکبوس در حالی که از شدت ترس می‌لرزد و رنگش پریده بود، به سرعت کمان را آماده تیراندازی کرد.

مفهوم: هراس اشکبوس از قدرت جنگاوری رستم و آماده شدن برای تیراندازی

آرایه و دستور: مراعات نظیر: تن و رخ - کمان و زه / تشبیه: رخ به سندروس / شیوه عادی: اشکبوس (با) تنی لرزلرزان و رخ سندروس زود کمان را به زه کرد

۱. به رستم بر: بر رستم (دو حرف اضافه برای یک متمم) / ۲. بباید تیر: تیر بسیاری پرتاب کرد؛ کنایه و اغراق / ۳. خیره خیر: بیهوده، عبث / ۴. رنجه: آزرده، ناراحت (همی رنجه داری: عذاب می‌دهی، به زحمت می‌اندازی) / ۵. بازو: مجاز از دست / ۶. بداندیش: بدخواه، پلید /

۳۴. به رستم بر آنگه بیاید تیر تهمن بدو گفت: برخیره خیر

۳۵. همی رنجه داری تن خویش را دو بازوی و جان بداندیش را

معنی: سپس رستم را تیرباران کرد. رستم به او گفت: بیهوده بدن، دست‌ها و روح پلید خودت را خسته می‌کنی! (دو بیت موقوف‌المعانی هستند.)

مفهوم: جنگ روانی / تحقیر و تمسخر

آرایه: اغراق: زیاده‌روی در وصف پرتاب تیر(بیارید تیر) / استعاره: باریدن تیر استعاره مکنیه دارد. / مراعات نظیر: تن، بازو، جان

دستون: ویژگی سبکی: دو حرف اضافه برای یک متمم (به رستم بر) /

۱. بند کمر: کمر بند / ۲. چنگ: مجاز از دست / ۳. گزین: گزینش، انتخاب / ۴. چوبه: واحد شمارش تیر / ۵. خدنگ*: درختی بسیار سخت، محکم و صاف که از چوب آن، نیزه، تیر، زین اسب و مانند آنها می‌ساختند. (یک چوبه تیر خدنگ: تیری از جنس چوب خدنگ؛ هسته این گروه اسمی «تیر» است.)

۳۶. تهمتن به بند کمر^۱ بُرد چنگ^۲ / گزین^۳ کرد یک چوبه^۴ تیر خدنگ^۵

معنی: رستم دست به کمر بند(تیردان) خود برد و یک تیر محکم از جنس چوب خدنگ انتخاب کرد

۱. پیکان: فلز نوک تیر و نیزه (الماس پیکان: دارای پیکانی سخت و برنده مثل الماس) / ۲. چو آب: کنایه از درخشان

۳۷. یکی تیر الماس پیکان،^۱ چو آب^۲ / نهاده بر او چار^۳ پر عقاب

معنی: تیری را انتخاب کرد که پیکان آن مثل الماس، برنده بود و (به خاطر صیقل زیاد) مثل آب می‌درخشید و به انتهای آن چهار پر عقاب بسته بود. (برای آن که تیر پس از رها شدن از کمان منحرف نشود معمولاً به قسمت انتهایی آن چهار پر عقاب می‌بستند)

مفهوم: تیز، محکم و استاندارد بودن(!) تیر رستم

آرایه: تشبیه: پیکان تیر به الماس و آب / مراعات نظیر: تیر و پیکان؛ پر و عقاب؛ یکی و چار / جناس: بر و پر

۱. به چنگ مالیدن: در دست گرفتن(چنگ مجاز از دست) / ۲. شست: زهگیر، انگشترمانندی از استخوان که برای گرفتن زه در انگشت شست قرار می‌دادند

۳۸. کمان را بمالید رستم به چنگ^۱ / به شست^۲ اندر آورده، تیر خدنگ

معنی: رستم کمان را گرفت و با شست تیر خدنگ را لمس کرد.(آماده تیراندازی شد)

مفهوم: آمادگی برای تیراندازی

آرایه و دستون: مراعات نظیر: کمان، شست، تیر و خدنگ

۱. سپهر: آسمان، مجاز از روزگار / ۲. دست او داد بوس: از او تقدیر و تشکر کرد(کنایه) /

۳۹. بُزد بُر و سینه اشکبوس / سپهر^۱ آن زمان، دست او داد بوس^۲

معنی: رستم تیر را به پهلوی و سینه اشکبوس زد و آسمان(روزگار و سرنوشت) در آن لحظه به نشانه قدرانی دستش را بوسید.

مفهوم: کشتن دشمن / تقدیر تقدیر از رستم!

آرایه و دستون: جناس تام: «بر» و «بر» / تشخیص: بوس دادن سپهر / مراعات نظیر: بر، سینه و دست / واج‌آرایی: تکرار صامتهای «ب» و «س» /

اغراق: مصراع دوم / نقش دستوری «زمان»: قید

۱. اندر زمان: فوراً، همان موقع / ۲. جان بداد: مرد، کنایه / ۳. شد: رفت، مُرد / ۴. گفتی: انگار، گویا /

۴۰. گشانی هم اندر زمان،^۱ جان بداد^۲ / چنان شد^۳ که گفتی^۴ ز مادر نژاد

معنی: اشکبوس بلافاصله جان داد و چنان سریع مرد که گویی اصلاً از مادر زاییده نشده بود

مفهوم: مرگ سریع اشکبوس

آرایه و دستون: اغراق: بزرگنمایی در سرعت جان دادن اشکبوس

بررسی ابیات کارگاه متن پژوهی

- به جمشید بر، تیره گون گشت روز / همی کاست زو، فر گیتی فروز (فردوسی)

تحلیل: جمشید: یکی از پادشاهان باستانی ایران (به جمشید بر: به جمشید، دو حرف اضافه برای یک متمم) / تیره گون: تاریک، سیاه (تیره گون گشت روز: ورق برگشت، بدبخت و بیچاره شد، کنایه) / همی کاست: می کاست، کاهش می یافت / زو: از او / فر: فره، شکوه ایزدی / گیتی فروز: جهان افروز، روشن کننده عالم **معنی:** جمشید بدبخت و بیچاره شد و شکوه و عظمت او کاهش یافت (نابود شد).

مفهوم: نامساعد شدن اوضاع / برگشتن ورق / به بدبختی افتادن /

- شود کوه آهن چو دریای آب / اگر بشنود نام افراسیاب (فردوسی)

تحلیل: آب شدن کوه: ذوب شدن، کنایه از فروپاشی و نابودی / تشبیه: اول آهن به کوه و بعد کوه آهن به دریای آب / اغراق: تبدیل شدن کوه به آب از ترس افراسیاب (بزرگ نمایی در هیبت افراسیاب) / تشخیص: شنیدن کوه / تضاد: کوه آهن و دریای آب / **معنی:** اگر کوهی آهنین اسم افراسیاب را بشنود از شدت ترس ذوب خواهد شد

مفهوم: توصیف قدرت و هیبت افراسیاب

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱. بیت زیر را پس از مرتب سازی اجزای کلام، به نثر ساده برگردانید.

بشد تیز، رهام با خود و گبر / همی گرد رزم اندر آمد به ابر

مرتب سازی: رهام با خود و گبر تیز بشد (رفت) / گرد رزم به ابر اندر همی آمد.

معنی: رهام با کلاه و لباس جنگی به سرعت وارد میدان مبارزه شد و جنگ بسیار شدید شروع شد.

۲. وقتی می گوئیم «بهار» به یاد چه چیزهایی می افتید؟

درخت، گل، شکوفه، جوانه، شکفتن و ... از چیزهایی هستند که به ذهن می رسند و به صورت یک مجموعه یا شبکه با هم می آیند؛ به این گونه شبکه ها یا مجموعه ها «**شبکه معنایی**» می گویند.

اکنون معنای هر واژه را بنویسید؛ آنگاه با انتخاب کلماتی دیگر از متن درس برای هر واژه، شبکه معنایی بسازید.

گроз	} معنا: کوپال، عمود آهنین، از ابزارهای جنگی قدیم شبکه معنایی: تیغ، گرز، کمان، ترگ، نبرد، لشگر
کیوان	
	} معنا: سیاره زحل شبکه معنایی: زمین، بهرام، خورشید، آسمان

۳. در تاریخ گذشته زبان فارسی، گاهی یک متمم همراه با دو حرف اضافه به کار می رفت؛ مانند:

به جمشید بر، تیره گون گشت روز / همی کاست زو، فر گیتی فروز (فردوسی)

• در این درس، نمونه دیگری برای این گونه کاربرد متمم پیدا کنید. به بند کمر بر بزد تیر چند - به رستم بر آنکه ببارید تیر

۴. گاهی در برخی از واژگان مصوت «ا» به مصوت «ی» تبدیل می شود؛ مانند: ■ رکاب: رکیب ■ جهاز: جهیز؛

به این شکل های تغییر یافته، کلمات «**ممال**» گفته می شود.

■ چند نمونه ممال در متن درس بیابید و بنویسید. سلیح، ممال سلاح - مزیح، ممال مزاح

قلمرو ادبی

۱. مفهوم کنایی هر یک از عبارتهای زیر را بنویسید.

■ **عنان را گران کردن:** از حرکت بازایستادن، اسب را متوقف کردن

■ **سر هم نبرد به گرد آوردن:** حریف را شکست دادن / کشتن حریف

۲. یکی از آداب حماسه، رجز خوانی پهلوانان دو سپاه است. کدام ابیات درس می‌توانند نمونه‌هایی از این رجز خوانی باشند؟

بدو گفت خندان که نام تو چیست؟ / تن بی‌سرت را که خواهد گریست؟ (و بیت‌های ۲۰ تا ۲۸)

۳. هرگاه در بیان ویژگی و صفت چیزی زیاده‌روی و بزرگنمایی شود، در زبان ادبی به این کار «اغراق» می‌گویند. این آرایه

در متن‌های حماسی کاربرد فراوان دارد؛ مانند:

شود کوه آهن چو دریای آب اگر بشنود نام افراسیاب (فردوسی)

■ از متن درس، دو نمونه از کاربرد اغراق را بیابید و آن را توضیح دهید.

- خروش سواران و اسبان ز دشت / ز بهرام و کیوان همی‌برگذشت. (زیاده‌روی در توصیف شدت فریادهای مبارزان و اسبهای جنگی!)

- نماند ایچ با روی خورشید رنگ / به جوش آمده خاک بر کوه و سنگ (پریدن رنگ خورشید و به جوش آمدن خاک از ترس شدت جنگ)

۴. در کدام ابیات، **لحن بیان شاعر، طنزآمیز است؟** بیت‌های ۲۱ - ۲۵ - ۲۶ - ۳۱ - ۳۲ (داخل متن مشخص شده است)

قلمرو فکری

۱. چرا رستم از رهام بر آشت؟ چون از اشکبوس شکست خورد و و فرار کرد.

۲. به نظر شما چرا رستم پیاده به نبرد روی آورد؟ چون رخس خسته بود. نیز چون می‌خواست حریف را تحقیر کند.

۳. برپایه این درس چند ویژگی برتر رستم را بنویسید. ... شجاعت - قدرت زبان‌آوری - قدرت جنگاوری - وطن‌دوستی - اعتماد به نفس و ...

۴. از دید جنبه‌های فکری و شخصیتی چه ویژگی‌هایی در کلام فردوسی هست که ما ایرانیان بدان می‌بالیم؟

پاسخ: افتخار به ارزشهای ملی و عشق به وطن، دشمن‌ستیزی و مقاومت در برابر دشمن، آموزه‌های اخلاقی و دینی و عزت نفس

گروه‌های مهم املائی

** ایران و توران - کیخسرو و افراسیاب - طنزگویی و چالاکي - بهرام و کیوان و زُحل - تیغ و ساعد - کاموس گُرد - گرز و کمند

- رهام و اشکبوس - بوق و کوس - آبنوس سیاه - برآهیختن و برکشیدن - ستوه و خسته - تهمت و طوس - کمان به زه - مرد

رزم‌آزمای - هم‌آورد و رقیب - عنان و افسار - پُتک و ترگ - بارگی و اسب - سلیح و سلاح - مزیح و مزاح - گرانبایه جُفت - صمغ

سندروس - چار پرّ عقاب - به شَسْت اندر آورد - فال گیتی‌فروز -

** ذوالنون مصری - عامل و رعیت - زجر و مُصادره - در خزینه نهی - دفعِ مَضَرَت عامل -

درس دوازدهم: گنج حکمت (عامل و رعیت)

گلستان: سعدی

۱. ذوالنون مصری: از عرفای بزرگ قرن سوم هجری / ۲. پادشاهی را گفت: به پادشاهی گفت (رای متممی) / ۳. عامل*: حاکم، والی / ۴. رعیت: مردم زیردست، عموم مردم / ۵. درازدستی: تعدی، ظلم و ستم (کنایه) / ۶. سزا: پاداش، مجازات / ۷. تمام: کامل (قید) / ۸. ستده باشد: گرفته باشد (ستدن: گرفتن) / ۹. زجر*: آزار، اذیت، شکنجه / ۱۰. مصادره*: تاوان گرفتن، جریمه کردن / ۱۱. خزینه: مال خزانه، گنجینه / ۱۲. درویش و رعیت را چه سود دارد؟: برای درویش و رعیت هیچ سودی ندارد (پرسش انکاری – رای متممی) / ۱۳. مضرت*: زیان، گزند، ضرر رسانیدن / ۱۴. در حال: فوری

ذوالنون مصری^۱ پادشاهی را گفت^۲: «شنیده‌ام که فلان عامل^۳ را که فرستاده‌ای به فلان ولایت، بر رعیت^۴ درازدستی^۵ می‌کند و ظلم روا می‌دارد.» گفت: «روزی سزای^۶ او بدهم.» گفت: «بلی، روزی سزای او بدهی که مال از رعیت تمام^۷ ستده باشد^۸. پس به زجر^۹ و مصادره^{۱۰} از وی باز ستانی و در خزینه^{۱۱} نهی، درویش و رعیت را چه سود دارد؟»^{۱۲}

پادشاه خجل گشت و دفع مضرت^{۱۳} عامل بفرمود در حال^{۱۴}.

معنی: ذوالنون مصری، به پادشاهی گفت: شنیده‌ام که فلان حاکم را که به فلان سرزمین فرستاده‌ای به مردم ظلم و ستم می‌کند. پادشاه گفت: روزی او را مجازات می‌کنم. ذوالنون گفت: بله! روزی او را مجازات می‌کنی که به طور کامل دارایی مردم را گرفته باشد! پس با شکنجه و جریمه آن اموال را از او می‌گیری و در خزانه خودت می‌گذاری! این کار هیچ سودی برای انسانهای فقیر و زیردست ندارد!

پادشاه خجالت‌زده شد و فوراً دستور داد تا ظلم و زیان آن حاکم را برطرف کنند. (حاکم را از کار برکنار کرد)

مفهوم: مجال ندادن به ظالم / پیشگیری بهتر از درمان است. / علاج واقعه را قبل از وقوع باید نمود. /

۱. سر: مجاز از گردن (سر بریدن: کنایه از کشتن) / ۲. گرگ: نماد و استعاره از انسان ظالم / ۳. درید: پاره کرد، کشت

سر^۱ گرگ^۲ باید هم اول برید نه چون گوسفندان مردم درید^۳.

معنی: همان ابتدا باید سر گرگ را برید و او را نابود کرد؛ نه وقتی که گوسفندان مردم را از بین برد!

مفهوم: مجال ندادن به ظالم / پیشگیری بهتر از درمان است. / علاج واقعه را قبل از وقوع باید نمود.

پیام حکایت: حاکمان نباید نسبت به ستم کارگزارانشان بی‌تفاوت باشند / باید به احوال مظلومان زود رسیدگی کرد؛ نه بعد از اینکه کار از کار گذشت.